



• سال هفدهم • شماره ۴۹۳۱
• شنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۰
• ۸ ذیحجه ۱۴۳۲ • ۵ نوامبر ۲۰۱۱

شوگ خیابانی

کیف‌قاپی در هیاهوی شهر!

◀ | **مریم نظری** | ▶

گروه شوک: هیچ‌گاه باورم نمی‌شد که روزی گرفتار کیف‌قاپی شوم و فکر نمی‌کردم که این شوک گریبان مرا بگیرد و من آنقدر شجاعت داشته باشم تا بتوانم کیف به سرعت رفته‌ام را از دست کیف‌قاپان پس بگیرم. ماجراهای کیف‌قاپی را شنیده بودم ولی به آنها زیاد توجه نمی‌کردم چون احساس می‌کردم که کیف‌قاپهای موتورسوار بیشتر در اطراف بانکها، دفتر خانه‌ها، بنگاهها، مراکز خرید یا بازار با کلاه ایمنی به دنبال فرصتی برای شکار هستند.

آن روز مثل همیشه در حال گذر از عرض یکی از خیابان‌های فرعی تهران بودم و کیفی که به همراه داشتم روی دستم بود ناگهان در عرض یک دقیقه این حادثه بر ایم رخ داد.

در آن هنگام صدای گازدادن موتوری را شنیدم که سرنشین آن موتورسیکلت به من نزدیک شد و با قاپیدن کیف دستنی‌ام قصد داشت به سرعت حرکت کرده و از من دور شود. در آن لحظه شو که شده بودم، برای چند ثانیه خشکم زد و همه چیز جلوی چشمانم تیره شده بود که پادم آمد همراه مدارک

و کارت‌های

شناسایی‌ام

داخل کیف

است، ناگفته

نماند که به

قصد خرید

پول زیادی

هم داخل

کیفم بود،

اما در آن

لحظه فقط

به حفظ

مدارکم

فکر می‌کردم.

ناگهان به خود امدم و با دست دیگرم کیف را که در سستان درز بود از قسمت بند گرفتم و کشیدم و تصمیم گرفتم تا با او مقابله کنم و مانع از سرتقت کیفم شوم.

با صدای فریادهایم، مردم متوجه ماجرا شدند اما نمی‌دانم چرا با آن شرایط فقط مرا نگاه می‌کردند.

در آن لحظه به خاطر حرکت موتور به زمین افتادم و همانطور که بند کیف در دستم بود روی زمین خیابان کشیده می‌شدم.

خودرویی با سرعت از پشت سر به من نزدیک می‌شد و من از روی زمین آن را می‌دیدم که به سرعت ترمز کرد و موتور سوار که تلاش‌های مرا برای گرفتن کیف دید برای اینکه از روی موتور به زمین نیفتد و گرفتار نشود کیف را رها کرد و در عرض چند ثانیه محو شد. در آن زمان زن جوانی با سرعت به سمت من دوید و بلندم کرد. در گوشه پیاده‌رو نشستم و به مدت یک ربع کیف در بغل در

حالت شوک بودم. هیچ حرکتی نمی‌کردم با وجود کش و قوس زیاد و باخاطر وحشتی که در آن لحظه داشتم هنوز هم به خاطر نمی‌آورم که موتور سوار کیف قاپ چه مشخصاتی داشت و حتی نتوانستم رنگ و پلاک موتورش را به خاطر بسپارم.

کیف قاپی یک از شوک‌هایی است که علاوه بر خسارت مادی، آثار روحی، روانی و جسمانی بسیاری برای قربانی به دنبال دارد. بعداز آن حادثه با گذشت زمان هنوز هنگامی که از کنار خیابان عبور می‌کنم تا صدای موتورسیکلت به گوشم می‌رسد وحشت‌زده می‌شوم و کیف خود را محکم به بدنم می‌چسبانم تا مبادا دوباره آن شوک بر ایم تکرار شود. اما این حادثه بر ایم تجربه‌ای شد تا دیگر پول و مدارکی را که نیاز ضروری به آنها ندارم با خود به همراه نداشته باشم.

ادامه از صفحه ۲۱

ساعت ۹ صبح ۲۵ مهرماه سالجاری بود که

پرستاران و سوپروایز بخش عفونی بیمارستان شهید بهشتی کاشان با داد و فریادهای مادر یکی از بیماران که پسرم پسر، می‌گفت سریع خود را به اتاق مراقبت‌های ویژه رساندند، بیماری که هادی نام داشت بی‌جان روی تخت افتاده بود.

با دستور پزشک کشیک دستگاه‌های اکسیژن و شوک قلبی به اتاق انتقال یافت در حالی که معاینات و حتی دستگاه‌ها نشان می‌داد که هادی بخاطر حمله قلبی از دنیا رفته است. ۵۵ دقیقه اقدامات احیا برای برگرداندن ضربان قلب و تنفس نیز نتیجه‌ای نداشت تا اینکه کادر پزشکی سر را به علامت تأسف تکان دادند.

بر این اساس و با تأیید پزشک و کارشناسان پرستاری بر که عملیات ناموفق احیا صادر شد و پارچه سفید روی بدن بیمار جوان کشیده شد و تخت چرخدار برای انتقال جسد به سردخانه به اتاق انتقال یافت. همه کادر پزشکی پای بر که مرگ هادی را امضا کردند و خانواده بیمار برای انجام مقدمات مراسم تشییع جنازه به تکاپو افتادند.

وداع مادر

۳۰ دقیقه از زمان قطع شدن اکسیژن و دستگاه‌های ای نگذاشته بود که مادر هادی با اصرار خواست تا جسد پسرش را ببینند، زن ۶۰ساله وقتی کنار جسد هادی ایستاد سرش را روی بدن پسرش گذاشت و شروع به گریه کرد. هنوز ثانیهای از شیون‌های مادرانه نگذشته بود که احساس کرد صدای ضربان قلب پسرش را می‌شنود. باور کردنی نبود. یک ساعتی می‌شد هادی مرده بود، تکان کوچکی کافی بود تا مادر نگران از جا بلند شده و سراسیمه به سوی پرستاران بدود و فریاد بزند: پسرم زنده است!!! هیچ‌کس حرف این مادر را باور نمی‌کرد و با بی‌اعتنایی به وی گفتند تکان‌های جسد بعد از مرگ عادی است اما زن گریه‌کنان گفت صدای قلب هادی را شنیده و خواست پرستار بالای سر جسد بیاید. هنوز پارچه سفید روی بدن هادی بود که پرستار گوشی را روی سینه جسد گذاشت. ثانیهای خشکش زد، صدای نبض را در گوش می‌شنید و هراسان به سمت اتاق دکتر بخش دوید. هیچانی در بخش جراحی بیمارستان به وجود آمده بود، همه به تکاپو افتادند، اعضای تیم پزشکی که مرگ هادی را تأیید کرده بودند خود را به بالای‌ای سروی رساندند. کسی باور نداشت این مرد که بیش از یک ساعت و نیم مرده بود دوباره به زندگی برگردد اما این یک واقعیت بود.

گفت‌وگو با مرده زنده

«هادی» که هم‌اکنون بسیار سر حال است خودش نیز باور نمی‌کند دوزخ پیش به کام مرگ رفته بود و دوباره به زندگی برگشته است. وی که در حال خواندن شوک بود به خبرنگار ما گفت:

روز مرگم در حال خواندن کتاب زندگی‌نامه

«امام حسن (ع)» بودم که احساس کردم چشمانم سیاهی رفت، دیگر چیزی نفهمیدم تا اینکه وقتی از خواب بیدار شدم مادر و خانواده‌ام سر و صورت‌م را بوسیدند و مدام گریه می‌کردند. وقتی دلیل گریه‌های آنها را پرسیدم گفتند که من مرده بودم، اولش خندیدم و باور نکردم. فکر کردم شوخی می‌کنند ولی وقتی دکترها و پرستارها نیز گفتند که من چند ساعتی مرده بودم، کمی باور کردم. پیش خودم گفتم مگر می‌شود کسی بمیرد و دوباره زنده شود، ولی چندشب بعد وقتی صبح از خواب بیدار شدم حال دگرگونی داشتم، در خواب دیدم که مرده‌ام و مادر من را بغل کرده و گریه می‌کند، پرستارها و دکترها به من شوک می‌دهند و من همچنان مرده‌ام، مادر و خانواده‌ام را می‌بینم که گریه می‌کنند و بالای سرم ایستاده‌اند، وقتی خواهم را برای مادر و پرستارم تعریف کردند همگی آنها خواهم را تأیید کردند و گفتند همه این صحنه‌ها بر ایم اتفاق افتاده بود.

آقایا بچه داری؟

نه فعلا، ولی یک همسر خوب دارم.

در این ۱۸ ماه چه کسی از تو نگهداری کرده؟

مادر و همچنین همسر



گزارش خبرنگار اعزامی «شوگ» از زنده شدن یک مرد پس از مرگ

۲ ساعت در دنیای مردگان



به جز مشکل عفونت پاهایت

بیماری دیگری نداشتی؟

نه به هیچ وجه.

وقتی بهت گفتند که مرده بودی،

آیا باور کردی؟

فکر کردم که شوخی می‌کنند ولی وقتی که خواب مرگ خودم را دیدم، باورم شد که مرده بودم.

خودت متوجه شدی که مرده‌ی؟

نه داشتم کتاب زندگی‌نامه

امام حسن (ع) را می‌خواندم که چشمانم سیاهی رفت و خوابم گرفت.

تا حالا فکر کردی که چطور ی به دنیا برگشتی؟

چه آرزوی داری؟

انشاء‌الله اگر از تخت بیمارستان رها بشوم، اول نوکری مادرم را می‌کنم و هر جور شده به مدینه می‌روم و در بقیع به ملاقات ائمه به ویژه امام حسن (ع) می‌روم و تشکر می‌کنم.

از مادرم که چند سال است زحمت من و پدرم را می‌کنشد تشکر می‌کنم و دستش را می‌بوسم.

شگفتی مادر هادی

مادر هادی خیلی خوشحالی می‌کند،

معجزه‌ای دیده است که شاید همیشه در

داستان‌ها شنیده بود.

زمانی که هادی از دنیا رفت شما کجا بودید؟

من در اتاق بودم و مشغول خواندن کتاب.

هادی هم کتاب می‌خواند که یک دفعه دیدم

چشمانش به شکل عجیبی باز شده و به

یک طرف افتاده است.

چه احساسی داشتید وقتی

متوجه شدید پسر تان از دنیا رفته؟

هادی حالش بسیار خوب بود، او چند دقیقه پیش از اینکه بمیرد از من قرآن خواست و چند صفحه‌ای از آن را خواند و بعدش هم کتاب خواست، من کتاب امام حسن (ع) را به وی دادم، فکر کنم ۱۰ دقیقه نگذشته بود که هادی را با آن وضع دیدم، وقتی پرستارها گفتند که پسرم مرده باور نمی‌کردم، چون هادی حالش نسبت به روزهای دیگر بسیار بهتر بود و مشکل خاصی نیز نداشت.

زمانی که هادی مرده بود شما چه کاری کردید؟

در زمان انجام عملیات احیا من از بیرون آن را می‌دیدم. ضربان قلب پسرم روی مانیتور همچنان خط صاف بود و تغییر نمی‌کرد و تلاش پزشکان و پرستاران نیز جواب نمی‌داد، پسرم را از خدا خواستم، وقتی تیم پزشکی بیرون آمد سرم را روی سینه هادی گذاشتم و از کسانی که آمده بودند پسرم را به سردخانه ببرند خواش کردم که چند دقیقه‌ای اجازه بدهند تا عمو و برادرش برای دیدن هادی بیایند و از وی خداحافظی کنند.

وان لحظه عجیب؟

وقتی سرم را برای آخرین بار روی سینه هادی گذاشتم تا خداحافظی کنم احساس کردم که ضربان قلب هادی را می‌شنوم، حواسم را جمع کردم و دیدم بدن هادی تکان می‌خورد. سریع موضوع را به پرستارها گفتم ولی آنها باور نمی‌کردند و می‌خواستند به من دل‌داری دهند، وقتی پرستار به اتاق آمد و نبض هادی

تصاویر زیر ماهی نسبتاً بزرگی صید کرده است. مارهای ایران

در هشت خانواده و ۷۲ گونه طبقه‌بندی شده‌اند که بیش از نیمی از آنها سمی یا نیمه‌سمی هستند. مهم‌ترین مطالعات را در مورد مارهای ایران محمود لطیفی انجام داده و نتایج آن را در کتاب مارهای ایران ارائه کرده است. لازم به ذکر است که معمولاً مارهای غیرسمی سهم بیشتری در به وجود آوردن حوادث مارگزیدگی دارند. گزارشهای خطرناک مارگزیدگی در ایران بیشتر مربوط به گروه آفیه‌ها و بخصوص گزش گرهه مار است که غالباً در چراگاه‌ها و مناطق کشاورزی اتفاق می‌افتد. شایع‌ترین نقاط بدن که توسط مارها مورد گزش قرار می‌گیرند، دست‌ها و پاها هستند. بر حسب گونه مار، علائم و نشانه‌های بالینی مارگزیدگی متفاوت است. حجم مار، سن مار، مقدار تزریق سم، قدرت کشندگی سم، محل تزریق سم



را گرفت اولش تعجب کرد و دوان دوان رفت و بقیه را صدا زد و هنگامی که دکتر نیز هادی را معاینه کرد دستور داد تا سریع دستگاه‌ها را دوباره وصل کنند. شور عجیبی بخش عفونی را برداشته بود.

و هادی چشمانش را باز کرد؟

بله، چشمان پسرم را بوسیدم. از خوشحالی نمی‌دانستم گر به کنم یا بخندم، حالت عجیبی داشتم، برای ما معجزه‌ای اتفاق افتاد که برای کسی قابل باور نبود، وقتی برای هادی جریان را تعریف کردم باور نمی‌کرد. فکر کرد که با وی شوخی می‌کنیم.

چند مدت است که از هادی پرستاری می‌کنی؟

حدود ۱۸ ماه است که از هادی و ۱۵ ماه از پدرش.

پدرش هم بیمار است؟

متأسفانه ۱۵ ماه پیش پدرش نیز با یک ماشین تصادف کرده و ۲۵ روز در کما بود و حال خوبی ندارد، روزها از هادی پرستاری می‌کنم و شب‌ها از پدرش.

چه انتظاری از هادی دارید؟

هیچ انتظاری، سلامتی پسرم بهترین هدیه است.

شاید در دنیای پزشکی و پرستاری چنین اتفاقاتی را کمتر کسی تجربه کند، لیلی سبزی پرستاری است که صدای ضربان قلب یک جسد را شنیده است.

چند مدت است که پرستار هستید؟

حدود ۸ سال

آیا تاکنون دیده بودید کسی پس از حدود دو ساعت زنده شود؟!

نه دیدم و نه شنیده‌ام.

وقتی مادر هادی به شما گفت که

پسرش زنده شده، آیا باور کردید؟

راستش نه، چون معمولاً خانواده‌هایی که اینچنین یکی از عزیزانشان را از دست می‌دهند باور ندارند و از دکتر و پرستارهای خواهند که دوباره دست به کار شوند، در این باره به خاطر اینکه مادر این بیمار را مطمئن کنم که پسرش حدود دو ساعت است که از دنیا رفته، نبضش را گرفتم ولی وقتی صدای ضربان را شنیدم خیلی شو که شدم، به هیچ وجه باور نمی‌کردم کسی که دو ساعت است مرده، دوباره زنده شود. رفتم و فریاد زدم آقای دکتر بیایید.

پرستارهای دیگر هم تعجب کرده بودند.

شنیده‌ام که بر گره احیای ناموفق امضا

شده بود و قرار بود هادی را به سردخانه ببرند، درست است؟

بله، وقتی ساعت ۹ صبح علائم حیاتی در هادی دیده شد برای اینکه هر طور شده وی را برگردانیم برای وی راه تنفسی باز کردیم و اکسیژن دادیم، ولی هیچ علائم حیاتی در وی دیده نشد سعی مان را کردیم و پس از ۵۵ دقیقه نتوانستیم از هادی نبض بگیریم و با موافقت خانواده‌اش دستگاه‌ها را قطع کردیم. در مانیتور حتی ضربان قلب تکان نمی‌خورد و خط دستگاه صاف بود، ما موران خدمات آمدند تا جسد را به سردخانه انتقال دهند ولی مادرش خواش کرد تا چند دقیقه‌ای صبر کنند تا عمویش بیاید و خداحافظی کند.

وقتی هادی به زندگی برگشت چه احساسی داشتی؟!

خیلی خوشحال شدم، البته همه بچه‌ها خوشحال شدند، از خوشحالی گریه‌مان گرفت. **بهترین خاطره شما از چند سالی که پرستار هستید چیست؟**

خاطره‌های شیرین در تلخ در شغل ما وجود دارد ولی بهترین خاطره‌ام باز گشت هادی به زندگی دوباره‌اش است.

در بهترین شرایط وی باید پس از برگشتن نبض و ضربان قلبش مدتی در کما به سر می‌برد اما هادی خیلی زود به حالت عادی برگشت و همه را شگفت‌زده کرد.

این گزارش با تماس خانم م. آرانی از شهر کاشان با گروه شوگ تهیه شده است. خبرها و شنیده های شوکی خود را با ما در میان بگذارید.

ایمیل : shock@iranagahiha.com
پيامك: ۰۱۰۰۰۱۸۷۷۳
تلفن : ۰۱-۸۸۵۰۰۱۰۰

در بدن و فاکتورهای متفاوت دیگر در بروز تظاهرات بالینی

مارگزیدگی مؤثرند. با توجه به این عوامل بسیاری از افرادی که توسط مارهای سمی گزیده می‌شوند دچار مسمومیت خفیف شده و تظاهرات بالینی قابل توجهی از خود نشان نمی‌دهند. لازم به ذکر است که بسیاری از تظاهرات بالینی مارگزیدگی ارتباطی به آثار اختصاصی سم تزریق شده توسط مار ندارد. به طوری که تهاجم مار و فروشدن دندانها در بدن، باعث ترس و وحشت فرد مارگزیده خواهد شد و علاوه بر آن انجام بعضی از اقدامات و کمکهای اولیه ممکن است باعث تپش قلب، لرزش، برافروختگی، تعریق، احساس سنگینی، درد قفسه سینه، نفس زدن، گیجی، غش، گرفتگی و بی حسی دست و پا، بی حالی و کمرختی شود، به عنوان مثال بستن محکم عضو مورد گزش توسط بند و غیره می‌تواند باعث تورم و تغییر رنگ عضو شود.



گزارش

معمای دیپورت شدن ۲۶۸ زائر ایرانی!



گروه شوک: هنوز پشت پرده ماجرای دیپورت شدن ۲۶۸ زائر ایرانی در مراسم حج از سوی مسئولان عربستانی روشن نشده است و هر کسی ادعایی دارد!

عربستانی‌های می‌گویند که این زائران ایرانی از لیبل‌های ویزای سفرقتی از سفارتخانه عربستان در تهران استفاده کرده‌اند، ایرانی‌های می‌گویند که دبیس‌های در کار است و در حال بررسی هستند و جالب‌تر از همه ادعای زائران دیپورت شده است.

ساعت ۱۵:۳۰ عصر چهارشنبه ۱۱ آبان‌ماه سال جاری هواپیمای مدینه- تهران در فرودگاه بین‌المللی مهرآباد روی زمین نشست و همراهانی که بیرون سالن حجاج منتظر حجاج بدشان‌شان بودند نفس راحتی کشیدند.

در حالی که ناراحتی و بی‌حوصلگی در چهره همه منتظران به چشم می‌خورد با چند تن از آنها که به شدت ناراحت بودند گفت‌وگویی انجام دادیم.

مرتضی حساری که پدر و مادرش را برای سفر معنوی حج واجب و به هزینه خود به کشور عربستان فرستاده بود به خبرنگار شوک گفت: ۲۵ میلیون تومان برای اینکه پدر و مادرم به همراه هزینه کردم و مهمانی دادیم و خانواده‌ام از همه اقوام، بستگان و دوستان و آشنایان حلالیت گرفتند.

۳ روز پیش با خوبی و خوشی آنها را بدرقه کردیم، ولی هنگامی که فردای آن روز تماس گرفتیم پدرم گفت که مردی ایرانی با ادعای اینکه سرکنسول ایران در عربستان است اجازه ورود به شهر مدینه را به ما نمی‌دهد و در طول چند روز که در فرودگاه مدینه بودند اند هیچ کس سراغی از آنان نگرفته است.

«حسن موسوی» که با قدم‌های تندش نظر ما را به خود جلب کرده بود و از عصبانیت زیر لب صحبت می‌کرد نیز گفت: باقرض و وام همسر و پسرم را برای حج فرستاده بودم چند سال پیش خودم به حج مشرف شده بودم و می‌خواستم امسال همسر و بچه‌ام را به حج فرستم که با پرداخت ۲۲ میلیون تومان آنها را رهسپار کردم، وقتی تماس گرفتم شنیدم کسی از مسئولان کشورمان در مدینه به برخورد مناسبی نداشتند تا همین الان از عصبانیت به خودم پیچیده‌ام، چرا باید مسئولان ایران هیچ اهمیتی به ۳۱۸ مسافری که در فرودگاه مدینه سرگردان شده‌اند ندهند، چرا مقدماتی برای ورود حجاج به مدینه ن داده‌اند، چرا به فکر آبروی مردم نیستند، چرا باید حجاج ایرانی مورد تمسخر مسئولان فرودگاه مدینه قرار بگیرند و هزار چرای دیگر!

شاید اگر خودمان را جای مسافرانی که در چندصدمتری شهر مدینه قرار بدھیم و اینکه نتوانستیم حرم پیامبر را از نزدیک ببینیم و زیارت کنیم و همانند دیگر حجاج احرام بپندیم و خانه خدا را طواف کنیم خیلی سخت و دردناک باشد.

هنگامی که کاروانیان از تر مینال یک خارج شدند و چشمانشان به نزدیک‌کنش افتاد فقط و فقط گریه کردند، فضای سنگین و دل‌شکستگی بود، در دست بعضی از استقبال‌کنندگان دسته گل دیده می‌شد.

یکی از مسافران این پرواز که نمی‌خواست هویتش فاش شود و ابتدا مدام سرش را تکان می‌داد، گفت: برای خودم متأسفم، چرا باید تا چندمتری گیت خروج برویم، ولی یک مردی که می‌گفت از کنسولگری ایران است و البته کارتی بر ایمان نشان دار ما را گرفته‌اند.

وی در ادامه صحبت‌هایش افزود: وقتی به مدینه رسیدیم و گذرنامه‌ایمان را برای مهر کردن به پلیس گذرنامه مدینه دادیم آنها ابتدا ۳۰ دقیقه‌ای ماسا معطل کردند و بعد گفتند که مشکلی نیست می‌توانید بروید، ولی مردی که ادعای می‌کرد از کنسولگری سفارت ایران آمده بود، همه ما را جمع کرد و گفت که شما حق ندارید وارد مدینه شوید، اگر کسی برود بازداشت می‌شود. ما که از این رفتار وی بسیار شوکه شده بودیم و کمی هم ترسیده بودیم نتوانستیم، ولی ۵۰ تن از حجاج کاروان حرف گوش نکردند و وارد مدینه شدند، ۳ روز تمام در یک سالن قرنطینه بازداشت بودیم، حق نداشتیم از سالن خارج شویم، عربستانی‌ها به ما غذا و کمی امکانات دادند، ولی کسی به ما سر نزد. تا حالا اینقدر سرخورده و سرفکند نشده بودیم. این گزارش حاکی است بیشتر حجاج کاروان اعزامی از طریق یک شرکت هواپیمایی به نام آسیاکستر به سفر حج اعزام شده بودند و مدیریت اعزام به عهده مردی به نام «حسن م» که منتهم به صادر کردن ویزای جعلی است، بوده و گفته‌ها حکایت از بازداشت شدن وی دارد. بنابراین گزارش، با وجود تأکید سازمان حج و زیارت و توصیه‌های وزارت امور خارجه، مبنی بر اینکه تمامی زائران ایرانی باید با ویزای رسمی و تحت پوشش این سازمان به حج اعزام شوند و برخی با چه مجوزی و چه انگیزه‌ای به خود اجازه داده‌اند تعدادی از هموطنان مشتاق را خارج از پوشش سازمان حج و زیارت به عربستان اعزام کنند. جادار دبا عاملان صدور روایید جعلی بر خوردر جدی صورت گیرد.